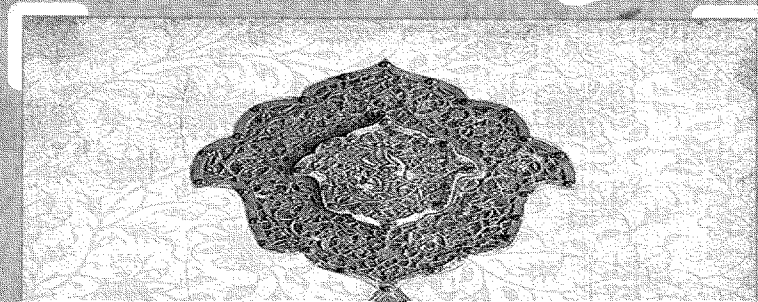




حج در آئینه ادب فارسی





حج و کعبه

در شعر عارفان

■ نسرین تهمتن

مقدمه

حج، کعبه و دیگر اماکن مقدّس در شعر و ادب فارسی جایگاهی ویژه و والا دارد و سخنوران و ادیبان، هر یک از زاویه‌ای خاص به آن‌ها توجه کرده‌اند؛ برخی از دید فردی به حج نگریسته‌اند و برگزاری این مراسم را جهت یک دوره تهذیب، ترکیه نفس و خودسازی می‌دانند. گروهی از دیدگاه اجتماعی

حج و کعبه در شعر شاعران بزرگ

میقات

شماره ۲۸ / زمستان ۱۳۹۱

۱۲۶

به حج نگاه کرده‌اند و آن را کنگره‌ای بزرگ و اجتماعی باشکوه برای رفع مشکلات و نابسامانی‌های جهان اسلام دانسته‌اند که در آن سیاه و سفید، فقیر و غنی و شرقی و غربی، همه گرد هم می‌آیند و اعلام حضور می‌کنند. برخی نیز از دیدگاه سیاسی به حج نظر کرده‌اند و فلسفه این گرد همایی بزرگ را وحدت مسلمین و برای بررسی وضع حکومت‌ها و نظام‌های موجود در جهان اسلام می‌دانند.

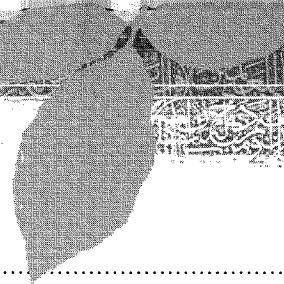
جمعی از دید اقتصادی تفسیر کرده‌اند و آن را اجتماع سالیانه برای تجارت و داد و ستد کالاها و آشنایی با تولیدات همدیگر می‌دانند. برخی حج را از دیدگاه عرفانی مورد بررسی قرار داده و گفته‌اند: باید از ظاهر اعمال به باطن آن رسید و خانه وسیله و واسطه‌ای است تا بدین وسیله حاجیان به حضور صاحب خانه راه یابند.

شهرت حج و کعبه و دیگر اماکن مقدّس و ارزش معنوی آن‌ها، در نظر شعرا و ادبای ایران آن چنان بوده و هست که از آن‌ها به عنوان معیار برتری و ارزشمندی در مباحث خود استفاده کرده و به صور گوناگون در مخیله پویای خود از آن‌ها تصویرهایی بدیع آفریده‌اند در این بخش خواهیم کوشید، دریافت و تعبیرات برخی از شعرای معاصر را در مورد حج به اجمال بررسی کنیم.

پروین اعتصامی (ف، ۱۳۲۰ ش.)

رخشنده اعتصامی که با تخلص «پروین» شعر می‌سرود، در سال «۱۲۸۵ ش.» در تبریز به دنیا آمد. پروین در کودکی همراه خانواده به تهران آمد و از نوجوانی شعرهایش در مطبوعات چاپ و منتشر شد. نوزده ساله بود که نخستین مجموعه از اشعارش را انتشار داد. بیشتر قطعه‌ها و قصاید او، اخلاقی و تمثیلی است. عزت نفس، پاکی ضمیر و نهیب تقوایش اجازه نداد که قلمش را از دایره عفت و پرده





نشینی زن مسلمان خارج سازد و در مقوله عشق مجازی و جاذبه‌های امیال
نفسانی وارد شود. در عوض عشق به حقایق و معنویات و کسب دانش و تقوا
در اشعار او موج می‌زند.

پروین توفیق رفتن به سفر مکه را نیافت و در حسرت این سفر «کعبه دل» را که
از اشعار تمثیلی اوست، اینگونه سرود:

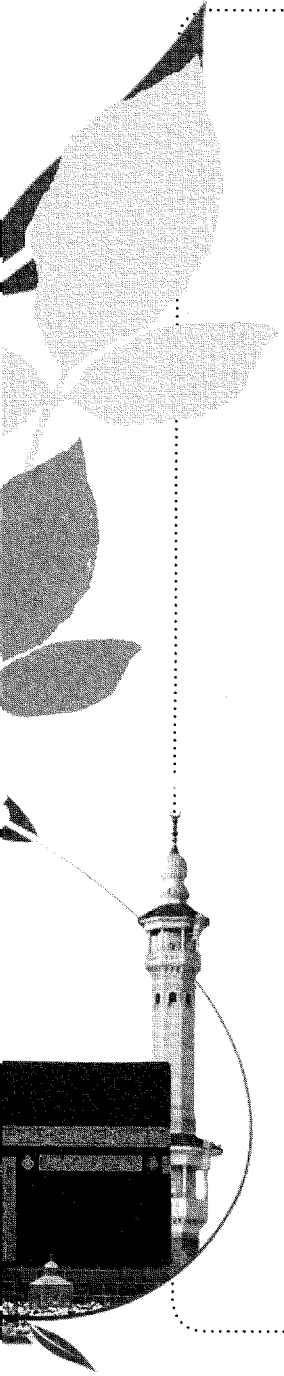
سخن می‌گفت با خود کعبه زین سان
عروس پرده بزم وصالم
خداوندم عزیز و نامور داشت
مکانی همچو من، فرخنده و پاک
چو ملک من، سرای ایمنی نیست
بسی قربانیان خاص داریم
بنای شوق راه، بنیاد از ماست
خداوند جهان را خانه، ماییم
حقیقت را کتاب و دفتر، اینجاست
بسی گردن فرازان، سر نهادند
بسی گنجینه، در پا ریختند
به معنی، حامی افتادگانیم
در آن هم، نکته‌ای جز نام حق نیست
مبارک نیتی، کاین کار پرداخت
خدا را سجده آرد، گاه و بی‌گاه
ستایش می‌کنند، اجسام و اجرام
سخن‌گویان معنی، بی‌زبان‌اند
پر روح‌الأمین، فرش ره ماست
کسی را دست بر کس تاختن نیست
شکار آسوده است و طائر، آزاد
خوش آن معمار، این طرح نکور یخت

گه احرام، روز عید قربان
که من مرآت نور ذوالجلالم
مرا دست خلیل الله برافراشت
نباشد هیچ اندر خطه خاک
چو بزم من، بساط روشنی نیست
بسی سرگشته اخلاص داریم
اساس کشور ارشاد، از ماست
چراغ این همه پروانه، ماییم
پرستشگاه ماه و اختر، اینجاست
در اینجا، بس شهان افسر نهادند
بسی گوهر، ز بام آویختند
به صورت، قبله آزادگانیم
کتاب عشق راه، جز یک ورق نیست
مقدس همّتی، کاین بارگه ساخت
درین درگاه هر سنگ و گل و گاه
«أنا الحق» می‌زنند اینجا، در و بام
در اینجا، عرشیان تسبیح خوانند
بلندی راه، کمال از درگه ماست
در اینجا، رخصت تیغ آختن نیست
نه دام است اندرین جانب، نه صیاد
خوش آن استاد، کاین آب و گل آمیخت

مجموعه و کعبه در شعر شاعران بزرگ

خوش آن درزی، که زرین جامه ام دوخت
مرا زین حال، بس نام آوری هاست
بدو خندید دل، آهسته، کای دوست
چنان رانی سخن، زین توده گل
تورا چیزی برون از آب و گل نیست
تو را گر ساخت ابراهیم آزر
تورا گر آب و رنگ از خاکوسنگ است
تورا گر گوهر و گنجینه دادند
تو را در عیدها بوسند درگاه
تو را گر بنده‌ای بنهاد بنیاد
تورا تاج ارز چین و کشم آرند
ز دیبا، گر تورا نقش و نگاری است
تو جسم تیره‌ای، ما تابناکیم
تورا گر مروه‌ای هست و صفایی
در اینجا نیست شمعی جز رخ دوست
تورا گر دوست دارند اختر و ماه
تو را گر غرق در پیرایه کردند
درین عزلتگه شوق آشناهاست
به ظاهر، ملک تن را پادشایم
در اینجا رمز، رمز عشق بازی است
درین گرداب، قربان هاست ما را
تو خون کشتگاه دل ندیدی
کسی کاو کعبه دل پاک دارد
چه محرابی است از دل با صفاتر
خوش آن کو جامه از دیبای جان کرد
خوش آن کس کز سر صدق و نیازی
کسی بر مهتران «پروین» مهی داشت

خوش آن بازارگان، کاین حله بفروخت
به گردون بلندم، برتری هاست
ز نیکان، خود پسندیدن نه نیکوست
که گویی فارغی از کعبه دل
مبارک کعبه‌ای مانند دل نیست
مرا بفراشت دست حی داور
مرا از پرتو جان، آب و رنگ است
مرا آرامگاه از سینه دادند
مرا باز است، در هرگاه و بی‌گاه
مرا معمار هستی کرد آباد
مرا تفسیری از هر دفتر آرند
مرا در هر رنگ، از خون جویباری است
تو از خاکی و ما از جان پاکیم
مرا هم هست تدبیری و رای
و گر هست، انعکاس چهره اوست
مرا یارند عشق و حسرت و آه
مرا با عقل و جان، همسایه کردند
درین گم گشته کشتی، ناخداهاست
به معنی، خانه خاص خدایم
جز این یک نقش، هر نقشی مجازی
است به خون آلوده پیکان هاست ما را
ازین دریا به جز ساحل ندیدی
کجا ز آلودگی‌ها پاک دارد؟
چه قندیلی است از جان روشنتر
خوش آن مرغی، کزین شاخ آشیان کرد
کند در سجده‌گاه دل، نمازی
که دل چون کعبه، ز آرایش تهی داشت
(اعتصامی، ۱۳۸۲: ۳۶۹، ۳۷۲)



تشبیه دل به کعبه، یکی از گسترده‌ترین و بیشترین تشبیهاتی است که عرفا و شعرا در نظم و نثر خود آورده‌اند و وجه شباهت آن را این گونه بیان کرده‌اند که: اگر در ظاهر کعبه‌ای است قبلهٔ خلق و آن از آب و گل است، در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دل صاحب‌دل است. اگر کعبهٔ گل محل طواف خلائق است، کعبهٔ دل مطاف الطاف خالق است. آن مقصد زوار است و این مهبط انوار، آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه.^۱

پروین در بیشتر ابیات این مثنوی، به آیات قرآن و احکام اسلام در بارهٔ حج و مناسک آن اشاره دارد و می‌توان گفت که شاعر با آگاهی از قرآن و کتب احکام، این شعر را سروده است. دیدگاه او دربارهٔ حج و خانهٔ خدا، عرفانی و اخلاقی است. او معتقد است که دل و جان باید به خدا نزدیک و جایگاه حق باشد. انسان اگر به خانهٔ خدا برود، ولی باطن او عشق الهی را درک نکند، نمی‌تواند تأثیرگذار باشد؛ زیرا کعبهٔ دل بنا کردهٔ خداست و کعبه‌ای که در شهر مکه است به دست بندهٔ او ساخته شده است. در ابیات متعدّد ویژگی‌های هر دو کعبه (ظاهر و باطن) را بیان کرده و در پایان، این نکته را یادآور می‌شود: کسی که دلش جایگاه حق و عشق الهی شود، به سعادت ابدی می‌رسد:

در این قسمت به بررسی اجمالی این سروده می‌پردازیم:

۱. ویژگی‌های کعبه از زبان کعبه؛ من ساختهٔ ابراهیم خلیلم و خداوند مرا عزیز و گرامی داشته است. با توجه به مفهوم آیهٔ ۲۶ سورهٔ حج، ساخته شدن خانهٔ کعبه به دست حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان پروردگار برای انسان‌ها موهبت الهی است.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾؛ «هنگامی که خانه آماده شد، به ابراهیم خطاب کردیم: این خانه را کانون توحید کن و چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان، قیام کنندگان، رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک گردان.»

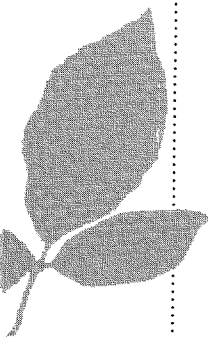
۲. در جهان مکانی پاک تر و ارزشمندتر از من وجود ندارد؛ شاعر در ابیات بعد، با اشاره به آیه ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲ می گوید: اول خانه‌ای که برای عبادت خلق بنا شد، همان کعبه که در آن برکت و هدایت جهانیان است و در آن نشانه‌هایی است روشن؛ از جمله: مقام ابراهیم و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود و...).

در این آیات یاد شده، کعبه افزون بر این که اولین پرستشگاه و جایگاه امن برای عالمیان است، امتیازات دیگری هم برای آن گفته‌اند؛ مانند مبارک بودن؛ زیرا وجود کعبه در بیابانی خشک و لم یزرع و بی آب و علف، موجب شد که از چهار گوشه جهان، انواع نعمت‌ها به آنجا سرازیر شود و در طول تاریخ، از مراکز مهم و پرتحرک داد و ستد گردد. برکات معنوی آن قابل شمارش نیست؛ به ویژه در موسم حج این مواهب بر هیچ زائر بیت الله پوشیده نمی ماند و هر کس به قدر ظرفیت خود از آن بهره‌مند می شود و آنان که بیشتر با روح حج آشنایی دارند، از این مواهب بیشتر برخوردار می شوند. در نظر شاعر، قربانی تنها سر بریدن گاو و گوسفند و... نیست حاجی باید در آن مرحله خود را به خدا نزدیک ببیند و هدفش تنها رضایت الهی باشد:

نباشد هیچ اندر خطه خاک مکانی همچو من، فرخنده و پاک
چو بزم من، بساط روشنی نیست چو ملک من، سرای ایمنی نیست
بسی سرگشته اخلاص داریم بسی قربانیان خاص داریم
(اعتصامی، ۱۳۸۲: ۳۸)

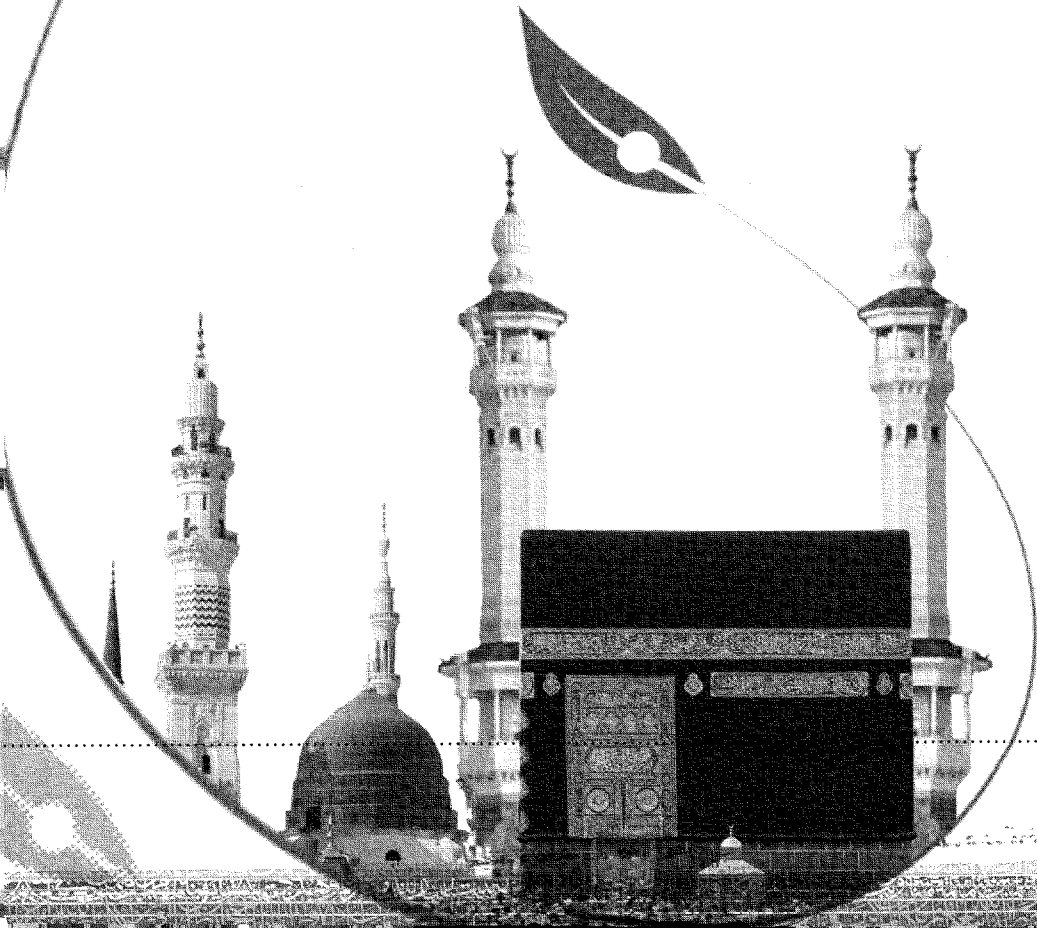
۳. آدمی در حج، به مسائل دینی و امور زندگی ارشاد و رهنمون می شود؛ پس برخی درس‌ها را در سفر حج می توان آموخت:

الف) نیت، انگیزه و هدف در اعمال، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به طوری که اساس و اعتبار هر عملی در اسلام همانا نیت است؛ به عبارت دیگر، میزان اجر و پاداش



انسان در هر کاری بسته به نیت و هدف او است. باید هدف از انجام این عبادت، تنها رضایت الهی باشد، نه کسب شهرت و نام و نشان.

ب) در مدرسه حج، درس انفاق، بخشش و کرم می آموزیم.
ج) مسلمان در اجتماع با شکوه حج، خودش را به مثابه مرده‌ای می یابد که برانگیخته شده تا پاسخ گوی آنچه کرده است باشد.
و اینجاست که باید به خود آید و فکر و ذهنش از دنیا و مافیها بریده شود و تنها در حالی که از گناهان گذشته خویش پشیمان و گریان است، از درگاه خداوند طلب رحمت و مغفرت کند و رضایت و خشنودی او را بخواهد. هنگامی که حاجی لباس



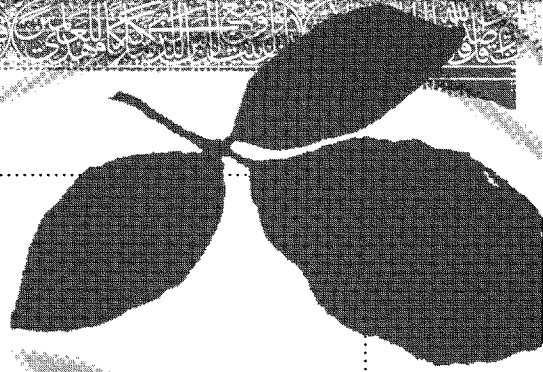
احرام می‌پوشد، صحنه‌ای از صحرای محشر را در برابر دیدگانش مجسم می‌کند و به او پیام آمادگی برای این روز حساس را نوید می‌دهد و چون لباس احرام، کفن میت را به یاد می‌آورد، به انسان می‌آموزد که دنیا محل جمع‌آوری مال و ثروت نیست بلکه مزرعه‌ای است برای آخرت.

(د) حج گزار، کار و زندگی، پدر و مادر و زادگاه خود را رها نموده، به سوی خانه خدا می‌رود. در این راه سختی‌ها، بی‌خوابی‌ها، گرسنگی‌ها، احساس غربت، دوری و... را تنها برای رسیدن به رضای الهی تحمل می‌کند. این درسی از هجرت است و یعنی حاجی وقتی مکه، غار حرا، غار ثور و... را از نزدیک می‌بیند و پیامبر خدا، یاران آن حضرت و جهاد و تلاش و زحمات بی دریغ آنان را جلوی چشمانش مجسم می‌کند، با آن‌ها عهد و پیمان می‌بندد که همواره در راهشان ثابت قدم بماند.

(ه) سختی‌های حج، درس جهاد، تلاش و زحمت را به مسلمانان می‌آموزد. به او می‌گوید که تو را برای تنبلی و تن‌پروری نیافریده‌اند و مسلمان بودن یعنی حرکت و کوشش.

(و) حاجی به هنگام ادای فریضه حج احساس می‌کند که تنها نیست، بلکه در عمق تاریخ ریشه دارد و این خانه‌ای که در مقابل دیدگانش قرار گرفته، به دست ابراهیم خلیل بنا شده و این قدمگاه نشان پاهای اوست. آب زمزم یادگار حضرت اسماعیل است و صفا و مروه بیانگر اضطراب و دلهره مادرش هاجر! وقتی در کنار خانه خدا قدم می‌زند، یا میان صفا و مروه شتابان حرکت می‌کند و یا به سوی منا و عرفات راه می‌افتد، احساس می‌کند پاهایش را به جای گامهای پیامبران خدا و سرور آنان؛ حضرت رسول ﷺ و یاران راستین او می‌نهد و با آن‌ها پیمان می‌بندد تا آخرین لحظه حیات در راهشان باشد.

(ز) به هنگام انجام مناسک حج، حاجی که به فرشته‌ای از ایمان و همت تبدیل شده و به شیطان اعلان جنگ و دشمنی می‌دهد و به وسیله سنگ ریزه‌هایی، با او به ستیز برمی‌خیزد، در واقع به او می‌گوید: دیگر فریب و سوسه‌های تو را نخواهم خورد. تا آخرین لحظه زندگی با تو می‌جنگم و هرگز حاضر نیستم تسلیم تو شوم.



ح) حج، مدرسه‌ای است از اطاعت، تسلیم و فرمانبرداری از فرامین خداوند. حاجی با راهنمای روحانی کاروان، اعمال حج را انجام می‌دهد. طواف می‌گزارد، سعی صفا و مروه انجام می‌دهد، موهایش را می‌تراشد، به منا و عرفات می‌رود و قربانی را ذبح می‌کند و در میان

این همه حاجی، حتی یکی از آن‌ها نمی‌گوید چرا باید چنین کنم؟! چرا باید به عرفات روم؟! چرا شیطان را سنگ بزنم؟ و ... هرگز چنین پرسش‌هایی در ایام حج از جانب حجاج شنیده نمی‌شود. همه مشغول عبادت و اطاعت مطلق از فرامین الهی‌اند. حاجی از این جا درس می‌گیرد که همواره خدا را در نظر داشته و مطیع فرامین او باشد؛ زیرا خدای حج، همان خدای نماز، روزه، جهاد و سایر عبادات نیز هست. پس او در سایر عبادات نیز خداوند را همان‌گونه که در حج اطاعت نموده، اطاعت و فرمانبرداری خواهد کرد. او اکنون مانند کسی است که پس از مرگ زنده شده و صحرای محشر و قیامت و بهشت و جهنم را دیده، به کوتاهی‌ها و گناهانش پی برده، سپس به دنیا باز گردانده شده تا تجربه‌ای جدید از فهم و درکی نو از زندگی را به نمایش بگذارد.

بنای شوق را بنیاد از ماست
حقیقت را کتاب و دفتر اینجاست (اعتصامی،
۱۳۸۲: ۱۳۹)

اساس کشور ارشاد از ماست
پرستشگاه ماه و اختر اینجاست

۴. در موسم حج، دست‌های نیاز به سوی بی نیاز است؛ و هنگام ادای مناسک، احساس‌ها می‌جوشد، اشک‌ها جاری می‌شود، دست‌های نیاز به آستان رحمت الهی و آمرزش خداوند بالا می‌رود و کعبه در میان طواف کنندگان و اهل رکوع و سجود قرار می‌گیرد.

۵. کعبه، مکان رسیدن به مقام و کمال؛ به مراتب عالی کمال و بلند مرتبگی در خانه کعبه - که جایگاه فرشتگان عالم ملکوتی است - می‌توان رسید.

بلندی راه کمال از درگاه ماست پر روح الامین، فرش ره ماست
(همان: ۳۷۰)

۶. کعبه، خانه امن و پناهگاه پناهجویان؛ در آیه ۱۲۵ سوره بقره ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا...﴾ از جانب پروردگار کعبه به عنوان پناهگاه و کانون امن اعلام گردیده و در اسلام مقررات شدیدی برای دوری از هر گونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در حرم امن الهی وضع شده است؛ به طوری که نه تنها انسان‌ها در هر قشر و گروه و در هر وضعیتی باید در آنجا در امنیت باشند بلکه حیوانات و پرندگان نیز باید در امنیت کامل به سه برند و هیچ کس حق ندارد مزاحم آن‌ها شود.

در جهانی که مردمش همیشه نزاع و کشمکش دارند، وجود چنین جا و مکانی می‌تواند اثر عمیق و ویژه برای حل مشکلات مردم داشته باشد؛ زیرا امن بودن این منطقه سبب می‌شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن، به همزیستی مسالمت آمیز پردازند و مشکلات یکدیگر را مورد بررسی قرار داده، حل نمایند.

(مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۴۹)

در اینجا، رخصت تیغ آختن نیست کسی را دست بر کس تاختن نیست
نه دام است اندرین جانب نه صیاد شکار آسوده است و طائر آزاد
(اعتصامی، ۱۳۸۲: ۳۷۰)

۷. آنکه کعبه را بنا کرد و جامه زرین بر آن پوشاند، سعادت یافت؛

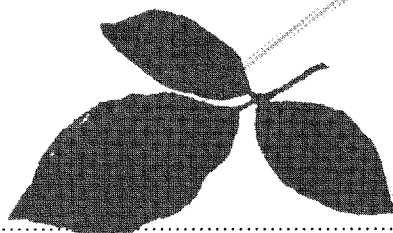
خوش آن درزی که زرین جامه‌ام دوخت
مرا زین حال، بس نام آوری هاست
خوش آن بازارگان، کاین حله بفروخت
به گردون بلندم، برتری هاست
(اعتصامی، ۱۳۸۲: ۳۷۰)

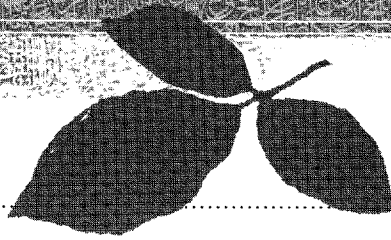
۸. از بانی کعبه دل تا بانی کعبه گل؛ پروین اعتصامی در قسمت دوم سروده‌اش، کعبه را مخاطب ساخته، می‌گوید: خودپسندی و غرور شایسته نیکان نیست! گویی از کعبه دل بی خبری که این گونه از توده‌ای سنگ و گل، سخن می‌گویی؟! اگر تو ساخته ابراهیم خلیلی من بنا کرده خدای یگانه‌ام! زیبایی و رنگ و آبت، دنیایی است و از خاک و سنگ است ولی زیبایی من پرتوی است از جان و روح.

اگر گنج و گوهر را به پای تو ریختند، سینه را جایگاه آرامش من قرار دادند. اگر دیدار و زیارت تو موسم و زمان خاصی دارد، خانه من همیشه به روی همه باز است. اگر از راه‌های دور برای تو هدیه‌ها می‌آورند، برای من دفتری از شرح و بیان دارند. اگر جامه تو زیبا و پرنقش و نگار است، من از جان پاک به وجود آمده‌ام و در میان دل و جان جای دارم.

اگر تو کوه صفا و مروه داری که مردم بر بالای آن به راز و نیاز و ذکر مشغول‌اند، اندیشه و صفا همراه من است و

چون سری بر آستانش ز سر صفا نهادی
به صفا و مروه ای دل دگرت چه کار باشد
(خجندی، دیوان: ۳۳۵)





ز نیکان خودپسندیدن، نه نیکوست
که گویی فارغی از کعبهٔ دل
مبارک کعبه‌ای مانند دل نیست
مرا بفراشت دست حی داور
مرا از پرتو جان آب و رنگ است
مرا آرامگه از سینه دادند
مرا بازست در، هر گاه و بی گاه
مرا معمار هستی کردآباد
مرا تفسیری از هر دفتر آرند
مرا در هر رنگ، از خون جویبارست
تو از خاکی و ما از جان پاکیم
مرا هم، هست تدبیری و رایی
(اعتصامی، ۱۳۸۲: ۳۷۱ و ۳۷۰)

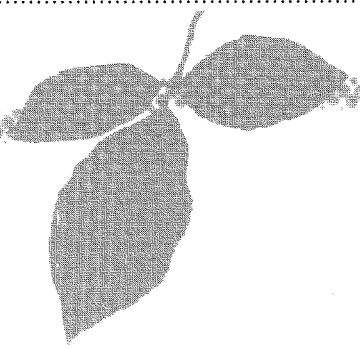
بدو خندید دل آهسته کای دوست
چنان رانی سخن زین تودهٔ گل
تورا چیزی برون از آب و گل نیست
تو را گر ساخت ابراهیم آذر
تورا گراب و رنگ از خاک و سنگ
استورا گر گوهر و گنجینه دادند
تو را در عیدها بوسند درگاه
تو را گر بندهای بنهاد بنیاد
تورا تاج از ز چین و کشم آرند
زدیبا گر تورا نقش و نگارست
تو جسم تیره‌ای، ما تابناکیم
تو را گر مروه‌ای هست و صفایی

۹. با عشق الهی می توان به کعبهٔ دل رسید؛ در این دریا، عاشقان زیادی هستند که مانند ناخدا از کشتی (کعبه دل) مواظبت می کنند و رمز رسیدن به کعبهٔ دل و جان، عشق حقیقی و الهی است، و هر عشقی غیر از این، مجازی و دروغ است و به مقصد واقعی نمی رسد. در دریای عشق الهی، عاشقان زیادی جان خود را داده اند و تو از این دریا فقط ساحلش را دیده‌ای.

درین گم گشته کشتی ناخداهاست
به معنی خانه ی خاص خداییم
جز این یک نقش، هر نقشی مجازی ست
به خون آلوده پیکانهاست ما را
ازین دریا به جز ساحل ندیدی
(همان: ۳۷۲)

در این عزلتگه شوق، آشناهاست
به ظاهر، ملک تن را پادشاهیم
در اینجار رمز، رمز عشق بازی است
درین گرداب، قریان هاست ما را
تو خون کشتگان دل ندیدی

۱۰. حج واقعی، حج قلبی است؛ کسی که به کعبهٔ دل برسد از وسوسه‌های شیطان و اغیار باکی ندارد؛ زیرا جایگاهی پاک تر و روشن تر از دل و جان وجود ندارد.

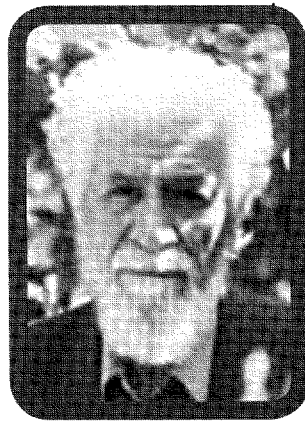


سعادت‌مند کسی است که باطن و درون را محل عبادت پروردگار قرار دهد، و از روی صدق و نیاز به عبادت و پاکی دل پردازد. حاصل سخن آن که پروین، حج واقعی را حج قلبی می‌داند و می‌گوید: حج باید با جان و دل و روح باشد نه با پای تن.

کسی کاو کعبهٔ دل پاک دارد کجا زآلودگی‌ها باک دارد
چه محرابی است از دل با صفاتر چه قندیلی است از جان روشناتر
(اعتصامی: ۳۷۲)

حمید سبزواری

حسین ممتحنی با نام شاعری حمید سبزواری، در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در سبزواری به دنیا آمد. سرودن شعر را از چهارده سالگی آغاز کرد. سبک شعر او خراسانی و عراقی است. سروده‌هایش بیشتر در قالب قصیده، غزل، مثنوی و قطعه است. گاهی نیز به شیوهٔ نیمای شعر می‌سراید. شعر او، شناسنامه زمان‌مند انقلاب است؛ زیرا کمتر حادثه یا رویدادی است که انعکاس آن در شعر او نباشد. شاعر با حساسیت ویژهٔ خویش، هر رویداد مهم تاریخ معاصر ایران را با گلوآه‌های شعرش در حافظهٔ زمانه نقش کرده است تا آیندگان از یاد نبرند که نسل گذشته در چه



وضعیّت دشواری از آرمان‌ها و انقلابش دفاع کرده است. آثار او شامل سرود درد، سرود سپیده، سرودی دیگر و ... است.

حمید سزواری در بعضی از اشعار خود، اشاره‌هایی به خانه خدا و مناسک حج دارد و از مضمون اشعارش این چنین برمی آید که به سفر حج رفته است:

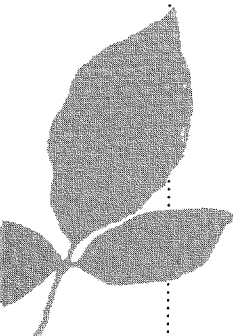
در طریق تجرید

تجرید در لغت به معنای برهنه کردن و شمشیر از نیام به در کشیدن است و نیز بریدن

خودآگهان که ز خون گلو وضو کردند
حیات را ز دم تیغ جستجو کردند
ز شوق وصل به میقات دوست آوردند
درستی سفر عشق آرزو کردند
سری که در چمن سروری سرآمده بود
به یک اشاره ی ابرو نثار او کردند
مگر به کعبه تجرید سرفراز آیند
سبک به زمزم توحید شست و شو کردند
ز هر چه بود گذشتند جز ارادت یار
زهر که بود گسستند و رو بدو کردند
به سرخروی گل روز حشر برخیزند
پس آنکه گل از دست دوست بو کردند
چه فارغند ز اندیشه شراب و طعام
جماعتی که گل خویش را سبو کردند
به فکر چاره دیوانگان عشق میباش
که چاره را ز غم خویش چاره جو کردند...
«حمید» غبطه برم بر سبکروان طریق
که طوف خانه محبوب را نکو کردند
(سزواری ۱۳۶۸، ص ۴۰۸)

شاخه‌های درخت تا آزاد شود و در اصطلاح درویشان، تجرید از علایق و تفرید از خودی است و در «لطایف اللغات» می گوید تجرید به معنای قطع تعلقات ظاهری است، تفرید قطع تعلقات باطنی.

تجرید عبارت است از ترک اغراض دنیوی ظاهراً و نفی اعواض اخروی و دنیوی باطناً. مجرد حقیقی کسی است که بر تجرد از دنیا طالب عوضی نباشد بلکه باعث بر آن تقرب به حضرت الهی بود. هر که به ظاهر غرض دنیا را بگذارد و به باطن عوض در آجل یا عاجل طمع دارد، به حقیقت از آن مجرد نگشته باشد و در معرض معاوضه و متاجره است.
(گوهرین، ۱۳۶۸، ص ۴۰)

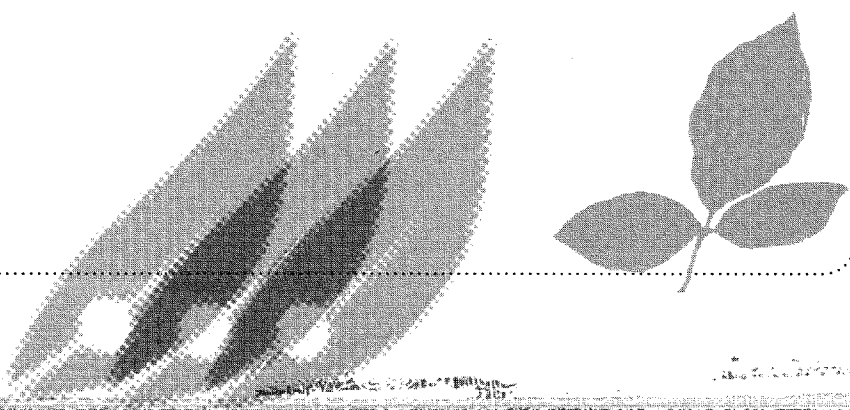


غزل «در طریق تجرید» دربارهٔ کسانی است که طواف خانهٔ خدا را برای رسیدن به قرب الهی انجام می‌دهند. شاعر معتقد است کسانی که عشق حقیقی را درک کنند، حیات ابدی را شهادت در راه خدا می‌دانند؛ اینها عاشقانی هستند که برای رسیدن به کعبهٔ واقعی به سوی او می‌روند و وابستگی‌های دنیایی را بازمزم توحید و خداپرستی می‌شویند تا به قرب الهی برسند. سبزواری انسان را به ترک تعلقات مادی و تجرید دعوت می‌کند و می‌گوید تا وقتی با خود هستی و خود را در نظر داری، به قرب الهی نمی‌رسی:

خودآگهان که ز خون گلو وضو کردند حیات را ز دم تیغ جستجو کردند

شاعر در ابیات بعد متذکر می‌شود که زبان عقل از توصیف عشق الهی ناتوان است و عقل و عشق در یک جا جمع نمی‌شود، کبوتران درگاه الهی کسانی هستند که از غیر چشم می‌پوشند و برای طواف کعبهٔ معشوق در دریای الهی غرق می‌شوند. و در پایان حمید سبزواری خود را در برابر عاشقان الهی حقیر و بی‌ارزش می‌داند و غبطه می‌خورد:

«حمید» غبطه‌برم بر سبکروان طریق
که طوف خانهٔ محبوب را نکو کردند

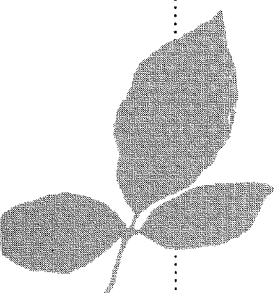


۲- در حریم وحی

وامصیبت کعبه در زنجیر شیطان بنگرید
در حریم وحی بانگ شرک و عصیان بشنوید
در مقام قُرب آثار نفاق و افتراق
در صفا و مروه و اعراف و مشعر رو کنید
در کنار روضه پاک رسول هاشمی
هر طرف بوزینه‌ای در کسوت روحانیان
از وقیحی چند دعوی فقاقت بشنوید
مستشار رنگ‌رنگ و جیره خوار گونه گون
سفره‌ای از بحر احمر گسترده تا خلیج
سر بر آید ای مسلمانان و در بیت الحرام
سر بر آید ای مسلمانان و در امّ القری
سر بر آید ای مسلمانان و در سینا و قدس
سر بر آید ای مسلمانان و خط شرک را
دردها درمان پذیرد گر به حبل اتحاد
تیغ لا شرقی و لا غربی بر آید از نیام
قامت مردی برافزاید و حق خویش را
نغمه‌ی وحدت، شعار رزم آوای نجات
توشه بگیرید از پیغام جان بخش امام
مادوای درد خود را در جماران جست‌هایم

(شاهرخی و کاشانی، ۱۳۳۷: ۱۵۵-۱۵۱)

شاعر در این سروده مفصل که بخش‌هایی از آن آورده شد، خانه خدا و مکه را به حضرت یوسف که در زندان کافران زندانی است تشبیه کرده است. در حالی که در آنجا شرک و نافرمانی از پروردگار همه جا را فرا گرفته در کنار خانه خدا به مردم ظلم و ستم می‌کنند. در مکانی که خداوند فرمود هر کس داخل آن شود ایمن است (آل عمران: ۹۷)، در کمین حاجیان در حال انجام مناسک نشسته‌اند و به آن‌ها آزار می‌رسانند.



ایات بعدی گویای این است که لهو و لعب و کارهای بیهوده همه جا گسترده شده
و دین و شرع در لباس کفر ظهور کرده است:

لهو و لعب و میسر و آزلام در مرآی عام بنگرید از چارسو با چشم گریان بنگرید
در فنای شرع فریاد دروغا سرکنید کفر مطلق در لباس شرع و قرآن بنگرید

چند بیت بعد، بیانگر این مطالب است:

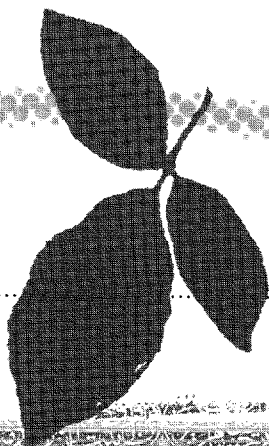
سرتاسر کشورهای حوزه خلیج فارس را کفر فرا گرفته و کارهای زشت و منکر در
تمام شهرهای عربی رواج دارد و امیران این کشورها با غارت و ظلم و ستم به مردم مظلوم،
کاخ‌ها را برافراشته‌اند:

سفره‌ای از بحر احمر گستریده تا خلیج کفر را بر سفره اسلام مهمان بنگرید

استعمارگران در همه جا، حتی در خانه خدا مشغول آشوب، جنگ و ویرانگری
هستند و با حيله و نیرنگ حرمت اسلام و قرآن را از بین برده‌اند.

فتنه‌ها، آشوب‌ها، ویرانگری‌ها، جنگ‌ها هرچه بر عالم رود پیدا و پنهان بنگرید
سر برآرد ای مسلمانان و در بیت الحرام دست استعمار را در محو قرآن بنگرید
سر برآرد ای مسلمانان و در بیت الحرام حرمت اسلام را پامال شیطان بنگرید

در خاتمه، شاعر بیان می‌کند تنها رمز پیروزی بر دشمنان دین و استعمارگران،



وحدت همهٔ مسلمانان، درس گرفتن از قرآن، چشم پوشیدن از غیر خدا و با رهنمودهای رهبر انقلاب اسلامی به سوی پروردگار روی آوردن است.

۳- حوامی ای در حرم

حرامی ای به حریم آمده است بار دهید
اگر به صحبت پاکانم افتخار دهید
کرم کنید و بدین خسته دل قرار دهید
خبر ز عشق جگرسوز من به یار دهید
به من نسیمی از آن زلف مشکبار دهید
مجال بوسه بر آن خاک رهگذار دهید
نوید وصل به جان امیدوار دهید
بضاعتی به تهیدست خاکسار دهید
بشارتی به من از لطف کردگار دهید
مرا برات رهایی ز غیظ نار دهید
سلام ما به شهیدان این دیار دهید
که اجر و صبر به دل های سوگوار دهید
به دست سر خطش از مهر هشت و چار دهید
به حرمتش که مرا در حرم بار دهید
(سبزواری، ۱۳۸۶: ۱۸۳)

مرا اجازت دیدار آن نگار دهید
ز جرم بخشی پاکیزه دامنان چه عجب
در آن سفینه که امن و قرار هستی از اوست
به شوق کعبه ز راهی دراز آمده‌ام
اگر نه لایق دیدار آن دل آرامم
به پایبوسی او رخصت ار نمی بخشید
به نا امیدی ازین بارگه مرانیدم
نیازمند عطایم گر از خزانهٔ غیب
خجل ز طاعت خویشم به پیشگاه رسول
ز درگهی که مه و مهر فیض نور برند
چو از دیار شهیدان عشق آمده‌ام
قسم به جان شهیدان لاله زار بقیع
به صد امید بدین خانه آمده است حمید
سلام پیر جماران به مصطفی دارم

شاعر در غزل بالا، خود را انسان گناهکاری می‌داند که به دیدار پیامبر و پروردگار آمده و آرزو دارد که خبر عاشقی او به معشوق برسد. تواضع و فروتنی خود را نشان می‌دهد، طاعت و عبادت خویش را اندک می‌داند و امید به رحمت و عنایت پروردگار دارد و اظهار می‌کند که اگر شایستهٔ پایبوسی دوست را ندارم، به من فرصت بوسه بر خاک او را بدهید و مرا ناامید باز نگردانید.

از عبادت و طاعت خود در برابر پیامبر شرمسار است. از خدا می‌خواهد که به او

لطف کند و از آتش خشم رهایش سازد:

بخجل ز طاعت خویشم به پیشگاه رسول
بشارتی به من از لطف کردگار دهید

خدا را به شهیدان بقیع قسم داده، به کسانی که در راه خدا شهید داده اند صبر و
پاداش دهد:

قسم به جان شهیدان لاله زار بقیع
که اجر و صبر به دل‌های سوگوار دهید

در خاتمه، سلام امام (پیرجماران) را به پیامبر می‌رساند و از درگاه او می‌خواهد که
به حرمتش، او را از نزدیکان درگاهش قرار دهد و شفاعت کند:

سلام پیرجماران به مصطفی دارم
به حرمتش که مراد در حریم بار دهید

۴- عرفات

یا رب به دیار برکات آمده‌ایم
با روی سیاه در عرفات آمده‌ایم
شرمنده ز طاعتیم و نادم ز گناه
سوی تو به امید نجات آمده‌ایم
(سبزواری، ۱۳۳۸: ۴۵۳)

انسان همیشه مغلوب اسیر نفس اماره خویش است. وقتی حاجی، پا در حریم حرم
می‌گذارد، باید از هواهای نفسانی خویش مصون باشد.

حمید سبزواری در این رباعی، خود را در درگاه پروردگار گناهکار و روسیاه شمرده
و هدف از آمدن به سفر حج را توبه کردن و طلب عفو و بخشش از درگاه حق می‌داند.

۵- شرف کعبه

گفتم ز چه کعبه را به عالم شرف است
وان خانه مطاف اهل دل صف به صف است
گفتا که گهر مایه ارج صدف است
این عاصمه زادگاه میرنجف است
(سبزواری، ۱۳۶۷: ۳۷۷)

شاعر در این رباعی بیان می‌کند: شرف و بزرگی خانه خدا به خاطر طواف کنندگان
عاشق است؛ همان طور که صدف به خاطر گوهر درون خود ارزشمند است، کعبه هم به
این دلیل دارای ارزش شده که زادگاه حضرت علی (ع) است.

حمید سبزواری با دید اجتماعی، عرفانی و اخلاقی به حج نگریده و عقیده دارد:

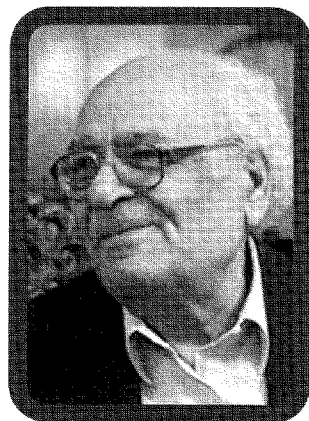
کعبه مکانی است که انسان می‌تواند در آنجا خود را از گناه و آلودگی پاک کند و از خدا طلب بخشش نماید و حاجیان واقعی کسانی هستند که وابستگی‌های دنیا را برای رسیدن به قرب الهی رها می‌کنند. در دریای الهی غرق می‌شوند و آن‌ها عاشقان واقعی هستند که قابل وصف نیستند (حاجی سفید می‌پوشد تا پیاموزد که لکه هیچ گناهی بر جان‌ش نیفتد، بر آینه نمی‌نگرد تا پیاموزد که غیر خدا را نبیند، سوگند نمی‌خورد تا پیاموزد که غیر از سخن راست نگوید، دستور ندهد تا پیاموزد که از هیچ کسی برتر نیست و ببیند که حج آموختن است، حج بریدن از دنیا، کسب و کار، روزمرگی، تعلقاتی که عمری او را در قید و بند نگاه داشته و از معبودش بریده است).

همچنین بیان می‌کند که کعبه باید مکانی امن برای همه باشد (بیان‌کننده این است که شاعر درباره آیات حج در قرآن مطالعاتی داشته و اشاره به آیه ۹۷ سوره آل عمران دارد). مسلمانان جهان باید با وحدت، مشکل‌گشای یکدیگر باشند و نگذارند استعمارگران با نام دین در حرم امن الهی به مردم ظلم کنند. او معتقد است ارزش و شرف کعبه به خاطر طواف کنندگان واقعی آن است.

عباس مشفق کاشانی

عباس کی‌منش متخصص به «مشفق کاشانی»، شاعر، ادیب و فارسی‌پژوه، در سال ۱۳۰۴ در کاشان چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را تا اخذ فوق لیسانس از دانشگاه تهران ادامه داد و پس از آن، به مدت ۳۷ سال در آموزش و پرورش کاشان به تدریس مشغول شد.

«صلای غم»، «تضمین دوازده بند معروف محتشم کاشانی»، «خاطرات»، «سرود زندگی»، «شراب آفتاب»، «آذرخش»، «آینه خیال» و «بهار سرخ سرود» از جمله آثار مکتوب مشفق کاشانی است. همچنین در انتشار و ساماندهی بیش از پنج مجموعه، با موضوع دفاع مقدس و اهل بیت علیهم‌السلام به همراهی استاد محمود



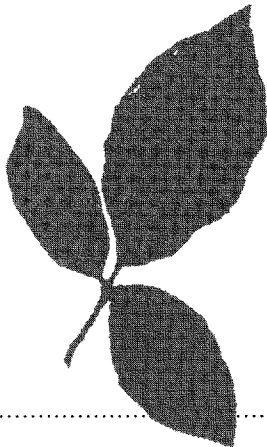
شاهرخی نقش داشته است.

مشفق کاشانی درباره حج و کعبه، اشعاری سروده و از دید عرفانی به این موضوع نگریسته است. او می گوید: حاجی با دیدن کعبه ظاهری باید به کعبه جان راه یابد:
دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه زباده بود کز بوی تو بود

کسی می تواند به کعبه جان راه یابد که از خودخواهی، هوای نفس، امور دنیوی و غیر خدا را بشود. شوق دیدار حق را داشته باشد. با خلوص و ایمان در این راه گام بگذارد. از سختی ها و سرزنش های اغیار نهراسد و در قربانگاه عشق الهی مانند گوی تسلیم دوست باشد تا به مرحله یقین برسد و در دل او جایی برای اغیار نباشد.
مشفق چند شعر درباره حج دارد که عبارت اند از:

۱. به کعبه رفتم

به ساغر ازلی باده از سبوی تو کردم
به یزم هستی، مستی به های و هوی تو کردم
سفر به بال نسیم سحر به بوی تو کردم
«به کعبه رفتم و زان جا هوای کوی تو کردم
جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم»
گشوده از دل تاریک شب دریچه فردا
ز پای تا به سر اینک نشسته ام به تماشا
به لوح سبز فلک، در صفای صبح مصفا
«شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا
دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم»
رها ز خویشتن ره حجاز گرفتم
کمان آه کشیدم، کمند راز گرفتم
نشان گمشده دل راز هر که باز گرفتم
چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم
دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم
به خاک پای تو سو گند و آبروی عبادت

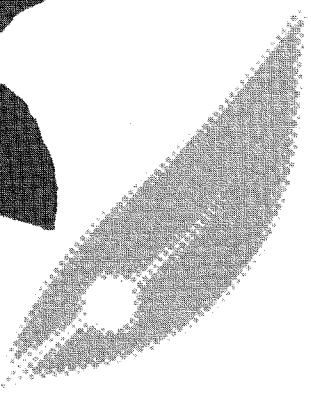
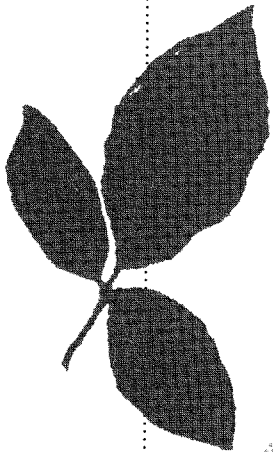


غبار راه تو شد خاک مشکبوی عبادت
 ز کاروان چو بر آمد صلاهی کوی عبادت
 نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت
 من از میان همه روی دل به سوی تو کردم
 به بند مهر منیری، به دام ماه تمامی
 نه رنگ روز به یاد آیدم نه گردش شامی
 ز خویش بی خبر افتاده ام به جرعه جامی
 مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی
 طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم
 دل شکسته من در میان جمع پریشان
 نبود با من و سرگشته بود از غم هجران
 در آستان خیال تو چاک کرده گریبان
 به موقف عرفات ایستاده خلق دعاخوان
 من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم
 به راه وصل تو جمعی در آستان مساجد
 «فتاده اهل منی در پی منا و مقاصد
 چو «جامی» از همه فارغ من آرزوی تو کردم»

(مشفق کاشانی، ۱۳۶۵: ۵۲ و ۵۱)

«به کعبه رفتم»، در قالب مسمط است و دارای چهار بند که دو مصراع آخر بند آن،
 از غزل عبدالرحمان جامی تضمین شده، شاعر در این شعر:
 الف) مقصد و هدف نهایی را رسیدن به خدای یگانه می داند. حاجی با رفتن به خانه
 خدا با دل و جان به او نزدیک شود و با دیدن کعبه ظاهری با دل و جان خدا را زیارت
 کند.

ب) زیارت خانه خدا موجب رهایی از خود و خودخواهی و بی نیازی از غیر و
 نیازمندی به خالق هستی می شود. حج عملی است صد در صد درونی و قلبی و فقط برای



خدا، بعضی به کعبه می آیند ولی فقط با جسم، روح آن‌ها جای دیگر است و به چیزی دیگر مشغول و این چنین حَجّی، واقعی نیست.

ج) بی توجهی به مقام‌های دنیوی و تواضع و فروتنی در حضور پروردگار:
مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

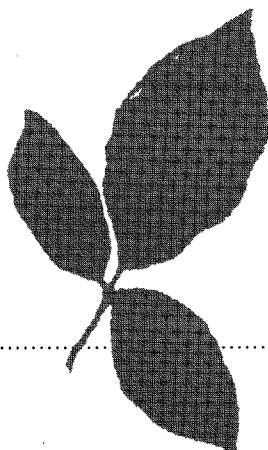
د) هر کس به طریقی می خواهد به تو برسد ولی هدف نهایی وصال به توست و من فارغ از همه چیز می خواهم به قرب تو راه یابم:

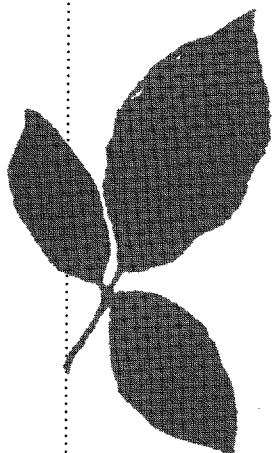
به راه وصل تو جمع می، در آستان مساجد به سوز عشق، خلقی، گرفته راه معابد
به کوی مهر تو راکم، به بوی لطف تو مساجد «فتاده اهل منی در پی مُنا و مقاصد

چو «جامی» از همه فارغ من آرزوی تو کردم»

۲- سرود حج

ای قوم به حج آمده در خویش نیاید
از خود به در آید که مهمان خدایید
اینجا که فرود آمده چون ماه زمینید
در اوج شرف مهر جهانتاب سمایید
از کعبه دل تا حرم دوست رهی نیست
احرام ببندید و درین خانه در آید
با سعی به سرچشمه زمزم بشتابید
تا مروه برانید که خود اصل صفایید
در کنگره فریاد بر آید، در ایران
هنگامه به باشد
بت گشت نگون، چهره اسلام درخشان
با لطف خدا شد
در دامن توحید به تدبیر «خمینی»
این مُلک رها شد
ای قوم به حج آمده، تا چند اسیرید؟





زنجیر گشایید که شیرید که شیرید
در رشته حق چنگ زنید از سر اخلاص
بگشوده پر و بال ره عرش بگیری
بر تیرگی کفر جهانسوز بتازید
چون صبح فروزنده که خورشید منیرید
از پای در آرید امیران ستمگر
بر کرسی اسلام شما صدر و امیرید
از گلبن امید گل عشق بچینید
بی سرزنش خار
دیربست که جمهوری اسلامی ایران
شد قافله سالار
با نام خدا اهرمن از خانه برانید
در پهنهٔ پیکار

(مشفق کاشانی، ۱۳۶۵: ۱۶۹ و ۱۶۸)

یکی از نگاه‌های عرفانی به حج تفاوت قائل شدن بین «کوی دوست» و «روی دوست» است، اما در حقیقت باید گفت: کوی دوست، همان روی دوست است و منظور عارف از رفتن به کعبه دیدن خدای کعبه است و در حقیقت کعبه هم یار است و هم دیار، و عارف کعبه را چون کوی دوست است می‌خواهد. اگر در کعبه نشانی از دوست نباشد سنگ و گلی بیش نیست و اگر کعبه قبله است، از این رو است که آن را بر سر کوی دوست بنیاد نهاده‌اند.

مولوی در دیوان شمس می‌گوید: ای کسانی که به حج رفته و خانهٔ بدون صاحب خانه را دیده‌اید و نتوانسته‌اید جمال محبوب را مشاهده کنید، شما از این سفر بهره‌ای جز رنج و سرگردانی در بادیه ندارید. اگر توانسته‌اید با دیدن خانه، صاحب خانه را بیابید، باید آثار این دریافت در شما وجود داشته باشد و اگر به راستی خواجهٔ خانه را پیدا کرده‌اید، چه نشانی با خود دارید؟ اگر گل باغ وصل را بویده‌اید، کجاست دسته‌های گل و دستاوردهای این وصال؟ و اگر به دریای وصال رسیده‌اید و به اقیانوس عشق پروردگار پیوسته‌اید کجاست گوهرهای درخشان و ثمرات این پیوستگی؟

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید (مولوی، کلیات معشوق همین جاست بیابید بیابید شمس، ۱۳۵۲: ۲۵۹)

از این رو، عرفا کسانی را که فقط به خانه می‌نگرند و خدای خانه را نمی‌بینند و از ظاهر به باطن و از اسم به معنی نمی‌روند، نکوهش می‌کنند:

جلوه‌بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو
خانه می‌بینی و من خانه‌خدای بینم
(حافظ، دیوان، ۱۳۸۴: ۲۱۷)

مشفق «سرود حج» را در استقبال از غزل «قوم به حج رفته» مولانا سروده است. در شعر «سرود حج» شاعر از حاجیان دعوت می‌کند که از خود و خودخواهی بیرون آید تا با جان و روح به حرم دوست راه یابید، اگر با خلوص و ایمان حرکت کنید، راه دور نیست. حاجیان واقعی که از غیر رها شده، به او پیوسته‌اند، در نزد دوست جایگاه والا دارند و در اوج عظمت هستند.

در کنگره حج، پیام انقلاب اسلامی که سرنگون شدن طاغوت‌ها، رها شدن سرزمین از سلطه آن‌ها و درخشان شدن چهره اسلام است را به گوش جهانیان برسانید:
در پایان از زائران می‌خواهد که با اخلاص و ایمان و آزادگی، با ستمگران مبارزه کنند و با نام و یاد خدا کفر جهانی و شیطان را از بین ببرند.

۳- کعبه جان

نقشی به سرپرده اسرار ندارد
راهی به حریم حرم یار ندارد
پرواز ازین عالم پندار ندارد
در خانه دل، غیر شب تار ندارد
در «مروه» جان، بزم «صفا» بار ندارد
از سدره توفیق بر و بار ندارد
آن آینه صاف است، که زنگار ندارد
این گوهر تابنده به بازار ندارد
اندیشه ای از سرزنش خار ندارد
شیطان به سرای دل تو کار ندارد
با او شد و، اندیشه ز اغیار ندارد
(مشفق کاشانی، ۱۳۶۵: ۱۷۱ و ۱۷۰)

آن کس که به دل شوق رخ یار ندارد
«محرم» نشود تابه‌ره کعبه مقصود
در قالب خاکی به جز از خویش نبیند
در کعبه جان، صبح صفا بخش نجوید
در بادیه عشق و جنون گر نکند «سعی»
در «زمزم» اشراق نجوید ره کوثر
ای سالک سیر سفر از خویش به در شو
گنجینه اشک است ره آموز و، زمانه
مشتاق گلستان جهان باور توحید
گر بگذری از خویشتن خویش، درین راه
از غیر، پیرداخت چو «مشفق» دل و جان را

خداوند در ظاهر کعبه‌ای بنا کرده که از سنگ و گل است و در باطن، کعبه‌ای ساخته که از جان و دل است؛ آن کعبه، ساخته ابراهیم خلیل و این کعبه، بنا کرده خداوند است. آن کعبه، منظور نظر مؤمنان است و این کعبه، عطای خالق یکتا. آن جا چاه زمزم است و این جا آه دمدام. پیامبر ﷺ آن کعبه را از اصنام پاک کرد و تو این کعبه را از بتان هوی و

هوس پاک گردان.

مشفق در این سروده از کعبه جان می گوید: کسی که شوق دیدار دوست ندارد به اسرار الهی و کعبه جان راه نمی یابد.

رها شدن از خودخواهی و هوا و هوس نفس و با خلوص به کعبه جان رسیدن. نهراسیدن از سختی ها و سرزنش های خار برای رسیدن به گل (خار نماد شیطان و هواهای نفسانی و گل نماد کعبه جان و عشق الهی).

در نهایت کسی که از غیر رها شد و با دل و جان به دوست پیوست، از اغیار هراسی ندارد و شیطان را در دل و جان او جایگاهی نیست.

از غیر، پرداخت چو «مشفق» دل و جانرا شیطان به سرای دل تو کار ندارد

۴- زمزم قدسی

ای محرم دل! در حرم کعبه جان باش در «سرو» ادراک ره «سعی صفا» گیر از چشمه خون جگر، ای «زمزم» قدسی بی خویشتن خویش به قربانگه معبود از نقش هوس، رنگ ریا روح پبیرای در خانه او جز به خدا خاتمه میندیش چون یافتی آن لحظه شیرین یقین را تا کنگره معرفت، از عالم خاکی فریاد گلوگیر اسیران زمین را

از قبله جان آینه گردان جهان باش در «مشعر» اشراق جهان اختر، جان باش سر برزن و در سایه آن سروروان باش سر در قدمش باخته چون گوی دوان باش زین هر دو پرهیز نه این باش و نه آن باش در حضرت او، بی خیر از نام و نشان باش آسوده دل از وسوسه وهم و گمان باش با طایر اندیشه خود، در طیران باش آواز ده گوش گرانبار زمان باش

(مشفق کاشانی، ۱۳۶۵: ۲۳۰)

درغزل «زمزم قدسی»، شاعر به بیان خصوصیات کسی می پردازد که به کعبه جان روی آورده است:

در کعبه دل، اسرار معشوق ازلی وجود دارد، اگر به آن روی آوری، محرم اسرار الهی می شوی.

رها شدن از خود در راه عشق، مانند گوی در اختیار او بودن و روح و جان را از هوا و هوس نفس و ریا پاک کردن است.

در خانه خدا (کعبه جان) جز به دوست نیندیش؛ زیرا وقتی به مرحله یقین رسیدی، از وسوسه و وهم و خیال آسوده می شوی.

برای رسیدن به معرفت و شناخت خداوند باید با پرندۀ اندیشه و فکر خود از عالم خاکی بیرون بیایی و به عالم معنوی پرواز کنی.

تا کنگره معرفت، از عالم خاکی با طایر اندیشه خود، در طیران باش

سخن پایانی این که: نگاه مشفق، به حج عرفانی، اجتماعی و اخلاقی است. او معتقد است که کعبه مقصد نیست، بلکه مقصد و مقصود خدای کعبه است. حاجی با دیدن کعبه ظاهری باید به کعبه جان راه یابد و کسی می تواند به این کعبه راه یابد که وابستگی های دنیوی را رها کند. تسلیم فرمان الهی باشد. از سختی راه نهراسد و با خلوص و ایمان در این راه گام گذارد تا به مرحله یقین برسد و در دل او جایی برای غیر نباشد و به قول حافظ کسی زیارت کعبه اش مورد قبول واقع شود که از طریق تزکیه ضمیر و طی مراحل عشق عرفانی به سوی خدا رود:

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد
(حافظ، دیوان، ۱۳۷۹: ۲)

همچنین مسلمانان باید در کنگره حج با ایمان و اخلاص با ستگمران جهان مبارزه کنند و پیام انقلاب اسلامی را که بارهبری امام خمینی (قدس سره) دوام دارد، به گوش جهانیان برسانند.

پی نوشت ها:

۱. لب لباب مثنوی، ملاحسین کاشفی، به اهتمام سید نصرالله تقوی و مقدمه سعیدی نفیسی، انتشارات

اساطیر، ص ۵۵

۲. آل عمران: ۹۶ و ۹۷